

سیاست خارجی ایران و ترکیه در آسیای مرکزی (امکان سنجی روابط راهبردی دو کشور بر مبنای مدلی تطبیقی)

صادق زیباکلام

استاد و عضو هیات علمی دانشگاه تهران

مهناز گودرزی*

دانشجوی دکتری روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۹/۲۴ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۱۲/۲۵)

چکیده

در زمان حیات اتحاد شوروی حضور قدرت‌های بزرگ در آسیای مرکزی به علت تسلط اتحاد شوروی بر بخش وسیعی از این منطقه و عدم تمایل قدرت‌های بزرگ (به ویژه آمریکا) برای درگیری با اتحاد شوروی و به رسمیت شناختن حوزه نفوذ قدرت‌ها از سوی یکدیگر، کم‌رنگ و این حوزه (به جز مناطق تحت حاکمیت ایران) تحت نفوذ انحصاری اتحاد شوروی قرار داشت. از این رو ثبات نسبی در منطقه برقرار بود. اما بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، اهمیت ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئوکالچر منطقه آسیای مرکزی موجبات پویایی‌هایی در منطقه مزبور شد به گونه‌ای که نه تنها محل رقابت قدرت‌های منطقه‌ای شد بلکه رقابت قدرت‌های خارجی در سطح منطقه‌ای و دودستگی آنها را جهت حمایت قدرت‌های کوچک تر منطقه به دنبال داشت. در این میان کشور های ایران و ترکیه تحت تاثیر موقعیت خاص این

* Email: goodarzi_mahnaz@yahoo.com

منطقه سیاست‌هایی را در منطقه در پیش گرفتند که در سیاست خارجی آنها نمود پیدا کرد. این مقاله در صدد است ضمن بررسی متغیرهای تاثیرگذار بر سیاست خارجی این کشورها نسبت به منطقه، کارکردهای دوگانه این متغیرها در جهت همگرایی و واگرایی این دو کشور را مورد ارزیابی قرار دهد.

واژگان کلیدی: آسیای مرکزی، ژئوپلیتیک، سیاست خارجی، ایران، ترکیه، همگرایی، واگرایی

Archive of SID

مقدمه

در سال های قبل از فروپاشی اتحاد شوروی، آسیای مرکزی، حوزه نفوذ شوروی بود و شوروی بر مناطق شمالی، شمال شرقی و غربی این منطقه، به عنوان بخشی از سرزمین خود، مسلط بود. در این دوره قدرت های بزرگ و منطقه ای به علت ترس و احترام به حوزه نفوذ تمایل چندانی به دخالت و نفوذ در آسیای مرکزی نداشتند و این حوزه، منطقه نفوذ انحصاری شوروی محسوب می شد. با فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ جغرافیای سیاسی و مرز های منطقه تغییر کرد. جمهوری های آسیای مرکزی و قفقاز از اتحاد شوروی جدا و مستقل شدند. با برچیده شدن تسلط اتحاد شوروی بر جمهوری های این منطقه، تعداد زیادی از دولت های منطقه ای و فرا منطقه ای در صدد نفوذ در آسیای مرکزی برآمدند و رقابتی سخت برای تسلط یافتن بر این منطقه در گرفت. منابع سرشار و غنی انرژی، بازارهای مصرف و مناسب برای سرمایه گذاری، همراه با بحران های هویتی و اجتماعی، بحران های ساختاری و سیاسی و همچنین ضعف اقتصادی و ناکارآمدی دولت های منطقه، همه و همه عواملی است که باعث جلب توجه دیگر بازیگران عرصه جهانی به این منطقه شد که یکی از پیامدهای آن، در کنار رقابت قدرت های فرامنطقه ای، فعال شدن قدرت های منطقه ای برای حضور و نفوذ در منطقه آسیای مرکزی است که پیش از این به علت حضور اتحاد شوروی قادر به ایفای نقش اساسی نبودند.

در این راستا، ایران و ترکیه به عنوان همسایگان حوزه جنوبی اتحاد شوروی، هم به منظور یافتن جایگاهی در فرصت های پیش رو در این منطقه و هم به منظور رفع نیازهای این کشورها در عرصه داخلی و ضرورت های سیاست خارجی آنان، هر یک با بهره گیری از سیاست های خاص عمدتاً بر پایه متغیرهایی چون مشترکات فرهنگی، ملاحظات ژئو اکونومیک (اقتصادی) و ژئوپلیتیک به رقابت با هم پرداختند. بنابراین، سوال این مقاله آن است که کارکرد دو گانه متغیرهای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی

به عنوان نمودهای سیاست خارجی چه تاثیری بر نوع تعاملات دو کشور در آسیای مرکزی داشته است؟ نویسنده در ادامه سعی دارد پاسخی مناسب برای این سوال بیابد.

مبانی نظری پژوهش

در تبیین علل و عوامل توسعه همکاری در میان کشورها، نظریات مختلفی ارائه شده است. یکی از نظریاتی که به این موضوع می پردازد، نظریه همگرایی منطقه‌ای است که اساساً از تجربیات جوامع اروپایی نشأت گرفته است. در پی موفقیت کشورهای اروپایی و توسعه روابط فنی و اقتصادی، بسیاری از کشورهای در حال توسعه بهره‌گیری از آن را به عنوان یک استراتژی برای رشد مورد توجه قرار دادند. به عبارتی کشورها دریافتند که دستیابی به سطوح مطلوبی از توسعه و رفاه ملی صرفاً یک مقوله ملی نیست و به ناچار باید زمینه‌های برخورداری از امکانات و منابع بین‌المللی را فراهم کنند. چگونگی تمهیدات این سازوکار جهت استفاده از ظرفیت‌ها و منابع جهانی و منطقه‌ای از جمله مهمترین مقولاتی است که پیش روی تمامی کشورها است. بر این اساس به نظر می رسد همگرایی از مهم ترین این ساز و کارها و تمهیدات بین کشورهای یک منطقه جهت نیل به این هدف در عرصه‌های بین‌المللی است. این فرایند منطقه‌ای که غالباً در زمینه تجارت و اقتصاد بود، بعد از جنگ جهانی دوم ظهور پیدا کرد. اما این امر بخصوص در دهه ۱۹۸۰ همراه با موج معروف منطقه گرایی جدید شکل خاصی پیدا کرد. بنابراین، همگرایی منطقه‌ای را می توان فرایندی چند بعدی پنداشت که علاوه بر همکاری اقتصادی بر ابعاد سیاسی، دیپلماسی، امنیتی و فرهنگی و غیره نیز دلالت دارد. با این وجود تجارت و همگرایی اقتصادی بعد مرکزی پروژه همگرایی باقی ماند.

(Lombaerde and Van Langenhov, 2005: 3)

در این راستا، یکی از مهم ترین نظریات همگرایی، نظریه سیستم‌ها و به تبع آن خرده سیستم‌ها در بخش منطقه‌ای است که می‌تواند به عنوان پیش درآمد و مبنایی برای ورود

به بحث حاضر باشد. خرده سیستم‌ها به عنوان یکی از مفاهیم اساسی در نظریه سیستم‌ها از سوی بسیاری از نظریه‌پردازان اصلی مکتب علمی روابط بین‌الملل مورد استفاده قرار گرفته است. از دیدگاه مایکل بنکس برای رویکرد به خرده سیستم‌های منطقه‌ای از دیدگاه سنتی تلاش‌های قابل توجهی صورت گرفته است. در تعریف خرده سیستم‌های بین‌المللی از دیدگاه لویس کانتوری و اشپیگل آمده است که: خرده سیستم منطقه‌ای متشکل از یک دو یا چند دولت مجاور و در حال تعامل است که دارای برخی پیوندهای مشترک قومی زبانی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی هستند و احساس هویت آنها گاه به واسطه اقدامات و موضعگیری‌های دولت‌های خارج از سیستم افزایش می‌یابد (Cantori & Spiegel, 1970, 607) سیستم‌ها به واسطه چهار متغیر اساسی مشخص می‌شوند:

- سرشت و سطح انسجام یا میزان مشابهت و مکمل بودن خصوصیات واحدهای سیاسی موردنظر و میزان تعامل میان این واحدها،
 - سرشت ارتباطات درون منطقه‌ای،
 - سطح قدرت در خرده سیستم،
 - ساختار روابط درون منطقه‌ای (Cantori & Spiegel, 1970, 20-27).
- در این میان می‌توان هر خرده سیستم را به چند بخش مجزا تقسیم کرد:
- ۱- کشورهای قدرتمند مرکزی که توجه اصلی سیاست بین‌الملل را به خود جلب می‌نمایند و در این فرآیند بسیار تأثیرگذار هستند.
 - ۲- کشورهای کمتری که بیشتر بر سیاست‌های منطقه‌ای تأثیرگذار هستند و در سیاست بین‌الملل بیشتر نقش جانبی را دارند.
 - ۳- کشورهای تأثیرگذار خارجی که مشارکت آنها در امور منطقه‌ای بسیار حائز اهمیت است؛ مثل نقش ایالات متحده در خاورمیانه.
- ویلیام تامپسون با استفاده از همین مشخصات و تعریف، دست به بسط مفهوم

خرده سیستم ها زده و تلفیقی از آنها را به دست داده است. وی طیفی از مشخصات خرده سیستم ها را که شامل مشخصات جغرافیایی و همچنین تاریخی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است را بر می شمرد و اذعان میدارد که برای خرده سیستم ها و مشخصات متمایز کننده آنها اتفاق نظر وجود ندارد (Steven and Thompson, 1973, 93) در تعریف وی لازم نیست خرده سیستم های منطقه ای فی نفسه مناطق جغرافیایی باشند. برعکس خرده سیستم ها متشکل از تعاملات نخبگان ملی واحدهای سیاسی هستند که تعاملاتشان را کمابیش در داخل یک منطقه شاهد هستیم در این مفهوم تنها لازم است از حداقل معیار منطقه ای یعنی مجاورت کلی استفاده کنیم. وی بر این اساس استنباط می کند که شرایط لازم و کافی برای یک خرده سیستم منطقه ای شامل موارد زیر است: منظم بودن و شدت تعاملات به ترتیبی که دگرگونی در یک بخش بر بخش های دیگر تاثیر گذارد؛ مجاورت کلی بازیگران؛ شناسایی داخلی و خارجی خرده سیستم به عنوان واحدی مجزا و وجود احتمالا دو یا چند بازیگر در خرده سیستم (Steven and Thompson 1973, 96 & 101).

از سوی دیگر نظریه مجموعه امنیتی منطقه ای قرار دارد که ابتدا از سوی لیک و مورگان مطرح شده و در کار مشترک بوزان و ویور بسط و گسترش یافته است. از این دیدگاه هر رهیافت منطقه گرای منسجم نسبت به امنیت باید کار خود را با تعیین مرز مشخص میان عناصر سازنده سطح منطقه ای و عناصر سطوح دیگر آغاز کند. مناطق با هر تعریفی که از آنها ارایه شود باید از لحاظ جغرافیایی تقریبا مشخص و این مجموعه باید در درون یک سیستم بزرگتر قرار داشته باشد که ساختار خاص خود را دارد (بوزان و ویور، ۱۳۸۷، ۳۷). نظریه مجموعه امنیتی منطقه ای چهارچوبی مفهومی است که دربرگیرنده ساختارهای جدید امنیت بین المللی یعنی مناطق است و شامل مدلی از امنیت منطقه ای می شود که بر اساس آن می توان امکان تحلیل تبیین و تاحدی پیش بینی تحولات درون هر منطقه را ایجاد کرد.

بر اساس این نظریه می توان دو مجموعه امنیتی مختلف را از یکدیگر تمایز داد: مجموعه امنیتی منطقه ای استاندارد و مجموعه امنیتی منطقه ای مرکز دار. مجموعه امنیتی منطق های استاندارد از لحاظ شکلی و ستفالیایی است که مرکب از دو یا چند قدرت بوده و یک برنامه امنیتی نظامی سیاسی بر آن غالب است. در تمام مجموعه های امنیتی منطقه ای استاندارد قدرت های منطقه ای (مثل ایران و روسیه در آسیای مرکزی) قطب بندی را مشخص می کنند که می تواند شامل یک یا چند قطب باشد. تک قطبی بودن به این معنا است که منطقه تنها یک قدرت منطقه ای دارد و پوشش های منطقه تحت سلطه قدرت واقع در مرکز نیست. اصلی ترین عنصر سیاست امنیتی در این گونه مجموعه های امنیتی منطقه ای روابط قدرت های درون منطقه است (بوزان و ویور، ۱۳۸۷، ۷-۶۶). با توجه به تعاریف فوق از خرده سیستم های منطقه ای و همچنین با توجه به وجوه متمایز کننده این مفهوم در نظر تامپسون؛ و از سوی دیگر با در نظر گرفتن آسیای مرکزی و قفقاز به عنوان یک مجموعه امنیتی منطقه ای استاندارد با محور دو یا سه قطبی (ایران، ترکیه و روسیه) قصد ما این است که در یک روش تلفیقی این منطقه را به عنوان یک خرده سیستم منطقه ای استاندارد با قدرت منطقه ای (ایران و ترکیه) معرفی کنیم و بر اساس این دو نظریه به بررسی مقایسه ای نقش و سیاست خارجی این دو کشور در آسیای مرکزی پرداخته شود.

با مشخص شدن جایگاه ایران و ترکیه در منطق همگرایی منطقه ای بحث میزان تاثیر متغیر ها بر میزان همگرایی و یا واگرایی بین دولت ها در نظام بین الملل و سطح منطقه ای به میان می آید. در این راستا طرفداران نظریه مبادله بر تاثیرات حاصل از میزان و کیفیت تبادلات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بین واحد های گوناگون بر فرایند شکل گیری اتحاد و همگرایی در نظام بین الملل تاکید دارند. بر پایه این نظریه افزون بر اینکه ویژگی های اجتماعی و سیاسی هر یک از واحد ها می تواند در همسویی یا واگرایی آنها نسبت به هم موثر باشد، حجم مبادلات میان کشورها نیز بر درجه

همگرایی یا واگرایی بین آنها تاثیرگذار است. در این راستا نظریه پردازانی چون اشپیگل و کانتوری ضمن امکان سنجی اتحادها در نظام منطقه‌ای معتقد هستند به هر میزان که شباهت شاخص‌های سیاسی و تشابه و تجانس بین ساختارهای سیاسی دو کشور افزایش یابد و در عین حال شاخص‌های اقتصادی آنان نیز مشابه یکدیگر باشد، بخت بیشتری برای همگرایی وجود خواهد داشت (Cantori & Spiegel, 1970, 10-11). البته لازم به ذکر است برخی از منتقدان این نظریه معتقد هستند تجربه‌های تاریخی مبین این نکته بوده است که به موازات توسعه و بسط روابط بین واحد‌های سیاسی ممکن است زمینه برای طرح تضادها و اختلاف‌ها فراهم شود (قوام، ۱۳۸۴، ۲۵۳).

عوامل و فاکتورهای ذهنی و از جمله مشابهت‌های ایدئولوژیک و هویتی نیز از دیگر متغیرهایی محسوب می‌شوند که برخی نظریه پردازان جهت تبیین شکل همگرایی به ویژه در نظریات همگرایی بخشی مورد توجه قرار دادند. در این راستا باری بوزان و اولی ویور تصریح می‌کنند که عوامل فرامادی نظیر هویت‌های تاریخی در تداوم مناسبات خصمانه و دوستانه به ویژه در شکل منطقه‌ای آن نقش عمده‌ای ایفاء می‌کنند (Buzan & Waever, 2005, 40-89). استفن والت نیز ضمن اذعان به اهمیت عامل ایدئولوژی به عنوان عامل وحدت بخش معتقد است که با تشدید اختلافات از اهمیت این عامل وحدت بخش کاسته شده و دولت‌ها در صورت مواجهه با یک چالش جدی و حیاتی احتمالاً در صف بندی با یکدیگر چندان توجهی به ملاحظات ایدئولوژیک نخواهند داشت (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲، ۶۶۹).

ژئوپلیتیک و سیاست خارجی

امروزه توافق عامی در مورد سیاست خارجی و معانی آن وجود ندارد. بعضی از محققان، سیاست خارجی را سیستم پیچیده‌ای از کارگزاری‌ها و عملکردهای یک دولت با هدف تغییر رفتار دول دیگر و امکان انطباق با محیط جهانی توسط هر دولت

قلمداد می‌کنند. با این تعریف، سیاست خارجی شامل تبادل رویدادهایی مثل اطلاعات در مورد فعالیت‌های دول دیگر و عقاید عمومی در مورد فعالیت‌هایی نظیر دیپلماسی، اتحاد و یا بودجه دفاعی نیز می‌شود. برخی دیگر سیاست خارجی را فرایند تصمیم‌گیری می‌دانند که بر مبنای آن شخص تصمیم‌گیرنده و بخش‌های تصمیم‌گیری به عوامل و شرایط خارج از دولت پاسخ می‌دهند. برای مثال چالز هرمان سیاست خارجی را شامل فعالیت‌های رسمی گسسته تصمیم‌گیرنده‌های مختار و ذی صلاح دولت محلی یا نماینده‌ها و کارگزاران آنها می‌داند که به وسیله تصمیمات آنها رفتار بازیگران خارجی بین‌المللی خارجی تحت تاثیر قرار می‌گیرد (Mansbach and Rafferty, 2008: 345). در این راستا تغییر در چهره شخصیت‌های سیاسی و مقامات اجرایی هر کشور زمینه را برای دگرگونی در رفتار سیاست خارجی واحدهای سیاسی به وجود می‌آورد (عیوضی، ۱۳۸۷، ۲۱۰).

نگرش دیگری که در تحلیل سیاست خارجی مورد توجه قرار می‌گیرد، مبنای قالب‌های فرهنگی و جغرافیایی است. به این ترتیب هر یک از مقامات اجرایی و کسانی که قدرت سیاسی را به دست می‌گیرند، رفتار سیاسی و جهت‌گیری سیاسی خود را بر اساس بنیان‌های جغرافیایی و تمدنی پیگیری می‌کنند. در این روند، جغرافیا و فرهنگ سیاسی را می‌توان به عنوان اصلی‌ترین نمادهای رفتار زمامداران دانست. بر اساس نگرش جغرافیایی - فرهنگی، هر کشوری بر مبنای بنیان‌های جغرافیایی و تاریخی خود و همچنین بنیان‌های فرهنگی که ایجاد شده است، به رفتار سیاسی و کنش‌های سیاست خارجی مبادرت می‌ورزند. در این ارتباط نخبگان سیاسی هیچ‌گونه نقش تعیین‌کننده‌ای در رفتار سیاست خارجی ندارند. آنان ناچارند الگوهایی را به کار گیرند که مبتنی بر «ادراک محیطی» باشد (قوام، ۱۳۸۴، ۲۲-۱۱۱). در اینجا است که ژئوپلیتیک به عنوان منبع تغذیه‌کننده سیاست خارجی وارد عمل می‌شود.

در مورد رابطه بین ژئوپلیتیک و سیاست خارجی کشورها باید گفت که

ژئوپلیتیک به لحاظ کارکردی ماهیت‌های مختلفی در طول یکصد سال اخیر داشته است. گاه در خدمت جنگ و گاه در خدمت صلح بوده و گاهی نیز منطقه بندی‌های جهانی را موجب شده و زمانی نیز خطوط منطقه گرایی های اقتصادی را در عرصه روابط بین الملل ترسیم کرده است. تا دهه ۱۹۹۰ ژئوپلیتیک ابزاری جهت پیشبرد اهداف سیاست خارجی محسوب می شد و ژئوپلیتیسین ها به عنوان راهنمای اقدام سیاستمداران در سطح جهانی و منطقه ای محسوب می شدند، اما بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و شکل گیری نظام جهانی، جهانی شدن به عنوان عامل موثر بر ژئوپلیتیک جهانی مورد توجه صاحب نظران قرار گرفته است به گونه ای که بومی گرایی - ملی گرایی و حتی منطقه گرایی ها را به سمت اهداف جهانی سوق داد. به عبارت دیگر، ژئوپلیتیک تلاشی شد برای راندن جهان به سوی شرایطی که امور سیاسی و چشم اندازه های ژئوپلیتیک آن یکپارچه و یکدست محسوب می شوند (مجتهدزاده، ۱، ۱۳۸۷، ۹-۴). بنابراین، باید اهداف سیاست خارجی را باید در راستای چشم انداز ژئوپلیتیک آن مورد ارزیابی قرار داد که از منابع مادی نا منابع ایدئولوژیکال و معنایی را در برخواهد داشت (ونت، ۱۳۸۴). در ذیل سعی خواهد شد با ارزیابی چشم انداز ژئوپلیتیکی دو کشور در آسیای مرکزی به عنوان مولفه های سیاست خارجی، کارکرد های آنها را در تعاملات دو کشور مورد توجه قرار دهیم.



متغیرهای سیاست خارجی ایران و ترکیه در آسیای مرکزی

آنچه در ابتدای مباحث سیاست خارجی در سطح منطقه ای می توان مطرح کرد، ویژگی ها و چگونگی نیل به سوی منطقه جغرافیایی است. خصوصیات این سطح بیانگر قلمروخواهی کشورها در چارچوب همگون جغرافیایی تبلور می یابد. دولت ها و کشورهای موجود در یک فضا یا منطقه جغرافیایی در تمام یا پاره ای از ویژگی های طبیعی، انسانی و یا ادراکی با یکدیگر اشتراک وضع داشته یا تحت شرایطی به آن می رسند. درک منطقه جغرافیایی با در نظر گرفتن کشورهای موجود در حوزه جغرافیایی خاص و نیز تحلیل ساختار های ملی این کشورها در سطوح مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی (ایدئولوژیکی) حاصل می شود (حافظ نیا و کاویانی، ۱۳۸۳، ۷۳) و منطقه ژئوپلیتیکی بستر ساز شکل گیری الگوی فضایی روابط سیاسی دولت های درون منطقه ای و برون منطقه ای می شود که کنش و واکنش آنها و پیدایش الگوی رقابت، همکاری و نزاع را برمی انگیزاند (حافظ نیا، ۱۳۸۵، ۱۲-۱۱۱). در این رابطه، کنش و واکنش ایران و ترکیه در آسیای مرکزی نیز با تاسی از این منطقه گرایی

ژئوپلیتیکی تحت تاثیر متغیرهای اقتصادی، ایدئولوژیکی - فرهنگی و امنیتی - سیاسی و کارکرد های ناشی از آن است که به نوعی همکاری و رقابت بین این دو کشور را در سطح منطقه ای و بین المللی شکل می دهد.

الف- متغیر اقتصادی

در دنیای کنونی عامل اقتصادی به عنوان یک متغیر تاثیرگذار در قدرت به حساب می آید و کشوری که اهرم اقتصادی بیشتری در اختیار داشته باشد توان بیشتری در شکل دادن به تحولات بین المللی خواهد داشت. به گفته مایکل کار دوره ی نفت ارزان و فراوان رو به پایان است و احتمالاً رقابت کشنده ای بر سر انرژی در راه است (Hallinan, 2009, p. 1). رقابت اقتصادی ایران و ترکیه بارزترین وجه تقابل دو کشور در آسیای مرکزی و قفقاز محسوب می شود. رقابت در زمینه خطوط انتقال نفت و گاز، مبادلات تجاری و سرمایه گذاری حوزه های اصلی است که ایجاد تعاملات اقتصادی ایران و ترکیه را در حوزه جنوبی اتحاد شوروی مشخص می کند. در این میان آنچه به اهمیت منطقه افزوده وجود ذخایر عظیم نفت و گاز در قزاقستان، ازبکستان، ترکمنستان، جمهوری آذربایجان است که این منطقه را به خلیج فارس دوم تبدیل کرده است (صدیق، ۱۳۸۳، ۱۸۰) و عاملی برای تلاش کشورهای این منطقه در جهت راهیابی هر چه موثرتر به بازارهای جهانی و عطف توجه جامعه جهانی را به این بخش نوپای جهان شتاب بیشتری بخشیده است.

در این زمینه نقش فعال ترکیه در سیاست انرژی آسیای مرکزی ارتباط نزدیکی با رویکرد جدید سیاست خارجی ترکیه که امنیت انرژی در منطقه را به عنوان منافع ملی با ارزش تلقی می کند، دارد. در طول جنگ سرد سیاست خارجی ترکیه معمولاً منزوی و غیر فعال بود. در این دوره ترکیه انرژی خود را بر توسعه داخلی متمرکز کرده و بر آن شد تا از تنش های خارجی که می توانست آن را از هدف خود منحرف کند جلوگیری کند. اما نیاز شدید ترکیه به منابع انرژی جهت توسعه به طور قابل درکی بر

دستور کار ترکیه در سال‌های اخیر تاثیرگذار بوده است. از لحاظ منابع نفت و گاز ترکیه فاقد منابع خاصی در این زمینه و واردکننده این نوع منابع انرژی است. تاکنون ۹۱ حوزه نفتی و ۱۹ حوزه گازی در ترکیه کشف شده و شرکت‌های بین‌المللی مانند آرامکو، شل و موبایل از مهم‌ترین شرکت‌های فعال در زمینه استخراج نفت در ترکیه هستند. میادین نفت واقع در جنوب شرقی این کشور به قدری کوچک هستند که استخراج از آنها مقرون به صرفه نیست. این کشور قصد دارد اقدام به اکتشاف نفت در تراس شرقی، دریای مدیترانه، دریای سیاه و منطقه جنوب شرقی خود کند. اگرچه عملیات اکتشاف در این مناطق توسط شرکت‌های مزبور کماکان ادامه دارد. در حال حاضر تولید نفت ترکیه حدود ۶۰۰۰۰ بشکه در روز است که تنها ۱۰ الی ۱۲ درصد نیازهای این کشور را تامین می‌کند (موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۹، ۴۱۲-۴۱۰).

در این راستا، استدلال رایج این است که با توجه به روند روبه رشد مصرف انرژی ترکیه، این کشور قادر بوده تا از موقعیت جغرافیایی و تاثیر استراتژیکی خود برای برقراری روابط قوی با تولید کنندگان نفت و گاز آسیای مرکزی استفاده کند تا از یک سو راه حلی برای مشکل نقل و انتقال منابع انرژی این منطقه باشد و از سوی دیگر مشکل تامین منابع انرژی و افزایش نقش استراتژیک ترکیه که بعد از جنگ سرد بسیار کم‌رنگ شده بود را بر طرف کند. بنابراین، ترکیه به‌عنوان تسهیل‌کننده اولیه در ایجاد امتیاز انرژی اوراسیا و در ارتباط نزدیک با ایالات متحده توانست به یک مرکز مهم انتقال نفت و گاز دریای خزر در بازارهای جهانی تبدیل شود (Ogutcu, 2003, 19-20).

میزان مصرف انرژی در ترکیه به‌عنوان یک کشور با اقتصاد در حال رشد در سال ۱۹۹۸، ۷۶ میلیون تن نفت و انتظار می‌رود که این میزان به ۳۱۹ میلیون در سال ۲۰۲۰ برسد (Bagci, 2000). در حال حاضر مصرف نفت در ترکیه حدود ۶۳۵۰۰۰ بشکه در روز است که در رتبه ۲۰ جهان است (Energy Information Administration (EIA), 2011).

به همین دلیل ترکیه پیگیر سیاست هایی است تا نیاز در حال رشد خود را به انرژی با استفاده از منابع گسترده و مقرون به صرفه برطرف کند. چنین سرمایه گذاری های هنگفتی نمی تواند تنها توسط مالیات دولتی ایجاد شود بلکه منابع بین المللی می بایست درگیر شوند تا سرمایه گذاری های لازم را برای انرژی انجام دهند. اما این امری بدیهی است که موقعیت استراتژیکی ترکیه به عنوان پلی است بین ذخایر انرژی از شرق و بازار مصرفی در غرب. این کشور به طور طبیعی نقطه نقل و انتقال ذخایر هیدروکربنی از روسیه، ایران، عراق و اخیراً آسیای مرکزی است. بنابراین، عجیب نیست که ترکیه چه بعنوان مصرف کننده چه بعنوان نقطه ی انتقال برای صادرات از قلمرو خود به اروپا بطور گسترده در پروژه های اصلی خط لوله در منطقه نقش ایفا می کند.

نقطه تقل این قضیه در خط لوله باکو - تفلیس - جیهان بود. این قضیه که ترکیه از طریق خط لوله ارتباطی باکو - جیهان در دریای مدیترانه یکی از صادرکنندگان نفت جمهوری آذربایجان و آسیای مرکزی باشد، برای اولین بار در سطح سیاسی توسط رؤسای جمهور اُزال در ترکیه و والسبکی در آذربایجان مورد بحث قرار گرفت (Ogutcu, 2003, 29-30). بعلاوه چون در دوره شوروی و بعد از فروپاشی این کشور شرکت گاز پروم^۱ روسیه انحصار بازار انرژی به دست داشت و از این طریق اراده سیاسی خود را به منطقه تحمیل می کرد، بنابراین بعدها آمریکا با حضور در قفقاز برای کاهش این انحصار، احداث خطوط لوله نفت و گاز را مطرح و به بهره برداری رساند. از این رو آمریکایی ها به کریدور انرژی شرق به غرب توجه جدی کردند که حاصل آن برنامه ریزی احداث خط انتقال نفت باکو - تفلیس - جیهان و خط انتقال گاز باکو - تفلیس - ارزروم بود. از دیدگاه آمریکایی ها عبور این خط لوله انرژی از خاک جمهوری آذربایجان، گرجستان و ترکیه ضمن تحکیم روابط سیاسی و اقتصادی این کشورها، نفوذ روسیه و ایران را کاهش می دهد (Baban & Shiriyev, 2010, 96-7).

1. Gazprom

ترکیه نیز ۳ دلیل برای تاکید بر اهمیت خط لوله ی باکو - جیهان داشت: مورد اول اینکه، ترکیه به عنوان یک کارگزار مهم جهت رقابت های استراتژیکی خطوط لوله در منطقه در آمده که بطور همزمان می تواند پیوند اقتصادی و سیاسی بلند مدتی را با ایالات ترک زبان برقرار کند. منافع اقتصادی دومین فاکتور است که موجب حمایت ترکیه از خط لوله باکو - جیهان شد. ساخت خطوط لوله، سبب شکل گیری تجارت‌هایی در بخش مهندسی و پویایی ساخت و ساز در ترکیه شده است. دسترسی به ذخایر نفتی از دلایل دیگر علاقه ترکیه به پروژه ی باکو - جیهان می باشد. سومین و پیچیده ترین دلیل برای حمایت ترکیه از خط لوله ی باکو - جیهان به نگرانی های این کشور درباره محیط زیست برمی گشت که مربوط به عبور و مرور تانکرهای حاصل نفت از تنگه های ترکیه است، کشتی‌هایی که برای عبور از دریای سیاه به دریای اژه و آن طرف مدیترانه می بایستی از دو تنگه باریک به نام های بسفر، داردانل و دریای مارمارا عبور کنند (Ruseckas, 2000, 217-36).

در مورد اهمیت اساسی گاز ترکیه هم باید گفت که دسترسی به ذخایر گاز طبیعی بر خلاف نفت یک مسئله مهم و حیاتی برای ترکیه است. در واقع، تجارت گاز به طور چشم گیری با نفت فرق می کند و دسترسی به ذخایر آن به مراتب مشکل تر می باشد چرا که منابع ذخیره سازی و مناطق متقاضی می بایست توسط خط لوله به طور مستقیم به هم وصل شوند. در این مورد گر چه ترکیه سریع ترین و روبه رشدترین بازار را در اروپا دارد ولی در سالهای اخیر در بدست آوردن گاز کافی برای میزان تقاضا به مشکل برخورد کرده است. رشد پویای اقتصاد، صنعت و رشد جمعیت و روند سریع شهری شدن فاکتورهایی هستند که واردات گاز ترکیه را از ۵۰۰ میلیون متر مکعب به ۱۵ میلیارد در سال ۲۰۰۰ افزایش داد. در این راستا دولت های ترکیه قرارداد های را با کشورهای آسیای مرکزی جهت واردات گاز منعقد ساخته است که جمهوری اسلامی ایران یکی از این کشورها است. برای مثال می توان به سرمایه گذاری ۳۲ میلیارد دلاری سرمایه گذاران

جمهوری آذربایجان در منطقه گازی شاه دنیز در دریای خزر و دو پروژه عظیم گاز، بلواستریم و خط گاز تونس - کاسپین اشاره کرد. رقابت بین این پروژه ها، بخشی از رقابت های استراتژیکی آینده منطقه به شمار می آید. این اقدامات و آینده این پروژه ها به طور حتم رابطه ترکیه و ایران در منطقه آسیای مرکزی را تحت تاثیر قرار می دهد (Aydin Mustafa, 2004).

در واقع ترکیه پس از روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه تلاش کرده است نفوذ و نقش خود را در آسیای مرکزی در بعد اقتصادی گسترش دهد. در این حال با تاسیس نهادهای فرهنگی و اقتصادی تلاش کرده در اقتصاد منطقه نقش مهمی بازی کند و موفق هم عمل کرده است. یعنی هر چند چین توانسته از نظر اقتصادی در این منطقه نفوذ داشته باشد که ترکیه با استراتژی توجه به اقتصاد (به ویژه در بخش خدمات و مباحثی مانند گردشگری) توانسته موفق باشد و در بعد اقتصادی و فرهنگی نقش مهمی را بازی کند. از آنجا که ترکیه از سوی اتحادیه اروپا و ایالات متحده به عنوان الگوی توسعه کشورهای اسلامی معرفی شده، هم با دست باز تر عمل می کند و هم از پشتیبانی غرب برخوردار است. این مورد رمز موفقیت ترکیه است (امیراحمدیان، ۱۰ تیر ۱۳۹۱).

یکی از مسائلی که منافع تجاری ترکیه و اهداف ژئوپلیتیکی این کشور را در این منطقه به چالش می کشد، مطرح بودن ایران به عنوان ارزان ترین، کارآمدترین و امن ترین راه برای انتقال نفت دریای خزر به بازارهای جهانی می باشد (Lenore G.Martin and Dimitris Keridis, 2004, 232). انتقال نفت و گاز منطقه از مسیرهایی غیر از مسیر ایران ضمن کاهش نفوذ و فرصت های رقیب به ترکیه امکان می دهد تا هم از درآمد قابل توجهی برخوردار شود و هم نقش تعیین کننده ای در حیات سیاسی و اقتصادی دولت های تازه تاسیس بیابد. از سوی دیگر آینده منافع انرژی منطقه آسیای مرکزی، علاوه بر جنبه های ژئواکونومیک، از نظر ژئوپلیتیکی نیز برای جمهوری اسلامی ایران حائز اهمیت ویژه ای است و هرگونه تحولی در این خصوص می تواند

پیامدهای عمده‌ای را در بُعد اقتصادی برای امنیت ملی کشورمان ایجاد کند. با در نظر گرفتن معیارهای اقتصادی باید گفت که ایران ظرفیت‌های گسترده‌ای برای ترانزیت کالا، سوخت و عبور خطوط لوله نفت و گاز آسیای مرکزی فراهم کرده است به گونه‌ای که می‌تواند به عنوان پلی به اقتصاد جهانی نه تنها کوتاه‌ترین و امن‌ترین راه را برای صدور نفت و گاز (Mojtahed Zadeh, 2001, 17) در دریای خزر به ژاپن و خاور دور باشد، بلکه مزایای دیگری مانند تجربه نود ساله ایران در صنایع نفت و گاز، تاسیسات نفتی و گازی ایران، تسهیلات بندری ایران و پالایشگاه‌ها و شبکه‌های لوله‌های نفتی و گازی موجود را دارد که باعث برتری مسیر ایران نسبت به دیگر مسیرها می‌شود (گودرزی، ۱۳۸۸، صص ۶-۱۲۴). در این راستا ایران برای انتقال انرژی در دو زمینه معاوضه نفت و خط لوله قزاقستان، ترکمنستان و ایران (KTI) فعالیت می‌کند.

معاوضه در سه مرحله طراحی شده است تا بتواند نفت کشورهای همجوار را از طریق نفتکش به سواحل ایران در بندر تجهیز شده نکا منتقل و پس از عبور خط لوله نکا-ری در پالایشگاه‌های شمال کشور (فعالاً تبریز و تهران) معاوضه کند و از سوی دیگر از جنوب کشور معادل مقدار توافق شده نفت دریافتی در شمال را تحویل دهد. طبق برآورد کارشناسان، عبور خطوط لوله نفتی از کشورهای نفت‌خیز آسیای مرکزی و قفقاز به خلیج فارس از طریق ایران، سالانه بیش از شش میلیارد دلار درآمد ارزی و یک میلیون فرصت شغلی را برای کشور ایجاد خواهد کرد (Jane's Intelligence Review, 35). دومین اقدام برای انتقال نفت دریای خزر از راه خطوط لوله نفت قزاقستان، ترکمنستان و ایران است که مراحل مقدماتی آن طی شده و در صورت تکمیل، نفت قزاقستان و ترکمنستان را با طی مسافت ۹۳۰ مایل و ظرفیت روزانه یک میلیون بشکه از راه جزیره خارک در خلیج فارس به بازارهای جهانی منتقل کند. این خط لوله ۱/۵ دلار هزینه در بر خواهد

داشت و حق ترانزیت آن ۳ دلار در هر بشکه خواهد بود. به طور کلی گسترش زیرساخت‌ها به ویژه شبکه ریلی و به دست آوردن نفوذ سیاسی و اقتصادی در آسیای مرکزی از طریق سازمان همکاری اقتصادی (ECO) دو هدف مهم ایران در آسیای مرکزی است.

می‌توان گفت منافع اقتصادی ایران در آسیای مرکزی و تأکید بیشتر ترک‌ها بر منافع اقتصادی در همین منطقه (به جای تأکید بر سیاست‌های پان‌ترکیسم) باعث می‌گردد تا دو بازیگر در آینده رقابت اقتصادی بیشتری داشته باشند که امکان تسری آن به رقابت‌های سیاسی در این منطقه نیز وجود دارد. این موضوع از آن جهت بیشتر اهمیت می‌یابد که با توجه به حمایت‌های آمریکا از ترکیه در این منطقه، در صورت تأثیر سایر عوامل یاد شده بر روابط ایران و ترکیه، رقابت اقتصادی در این منطقه پتانسیل تبدیل شدن به خصومت‌های استراتژیک را دارد.

در واقع، ترکیه با آگاهی از ابراز تمایل برخی از شرکت‌های نفتی به مسیر ایران از آن بیم دارد که با نرمش سیاست، آمریکا نسبت به ایران، پافشاری کشور های مذکور برای گزینش مسیر ایران به جای مسیر باکو-جیهان تشدید شود. علاوه بر آن، رهبران ترکیه به خوبی می‌دانند که با بهبود روابط ایران با غرب و به ویژه آمریکا، آنکارا اهمیت پیشینه خود را از دست می‌دهد. به عبارت دیگر، مشارکت دو کشور در روابط اقتصادی منطقه آسیای مرکزی نه تنها مبتنی بر رشد سیاسی آنها می‌باشد بلکه ریشه در روابط فرهنگی، نژادی و تاریخی آنها نیز دارد (Karimov, Chauosky and Makili-Aliyev, 2011, 24) بنابراین می‌توان گفت که رابطه اقتصادی ایران و ترکیه در آسیای مرکزی با تأکید بر مولفه انرژی به دلیل ورود این منطقه در معادلات سیاسی و جلب توجه جامعه بین‌المللی به آن، به شدت تحت تأثیر ژئوپلیتیک و سیاست‌های کشورهای فرامنطقه‌ای قرار گرفته است.

درواقع اهداف ترکیه برای آینده اقتصادی خود دسترسی به ابزار انرژی منطقه و

صدور خدمات فنی مهندسی و کالا و همچنین برقراری روابط فرهنگی عمیق تر در این مناطق برای افزایش وابستگی این کشورها به خود است. در این حال باید گفت هر چند این کشورها در دوره اول استقلال مانند ترکمنستان و ازبکستان از نزدیکی به ترکیه وحشت داشتند، اما ترکیه چون نسبت به ایران از منطقه دور است و مدل ترکیه هم مدلی اسلامی است که به توسعه اقتصادی توجه می کند اکنون با توجه به دست برداشتن این کشور از اندیشه پان ترکیسم احساس خطر کمتری به ترکیه دارند. بنابراین باید گفت ترکیه در این دوره نسبت به گذشته موفق تر عمل کرده است. جریان اوراسیا گرایی در ترکیه از لحاظ سیاسی به محور آمریکا - ترکیه - اسرائیل تاکید می کند و از لحاظ اقتصادی بر نفوذ اقتصادی ترکیه در قفقاز و آسیای مرکزی تاکید دارد و همواره حامی احداث خط لوله باکو - تفلیس - جیهان بوده است تا از این طریق موقعیت یئواکونومیک ترکیه را افزایش دهد آمریکا و اسرائیل هم از سناریوی اوراسیا گرایی در سیاست خارجی ترکیه حمایت می کنند تا از طریق نفوذ روسیه و ایران در مناطق پیرامونی ترکیه شوند (خبرگزاری ایران-ازبک، ۲۵ خرداد ۱۳۹۱).

ب- متغیر فرهنگی و ایدئولوژیک

صرفنظر از صبغه ژئوپلیتیک فروپاشی اتحاد شوروی و تأثیر دوران ساز آن در تکوین معادلات نوین قدرت در صحنه بین المللی، این تحول همچنین به منزله بن بست در یک شیوه نوسازی اجتماعی یعنی مدل سوسیالیستی سازماندهی و توسعه جامعه بود. بنابراین، زوال و بی اعتباری که متعاقب فروپاشی اتحاد شوروی عارض مدل توسعه سوسیالیستی شد، منجر به آن شد تا در مناطق سابقاً تحت سلطه مسکو یک خلاء عظیم سیاسی و ایدئولوژیک پدید آید. مهمترین مساله ای که در چنین شرایطی اذهان همگان را به خود معطوف داشت، ماهیت و نوع الگوی جایگزین سوسیالیسم در این منطقه بود. در این راستا مختصات فرهنگی همراه با موقعیت جغرافیایی دولت های نوبنیاد منطقه آسیای مرکزی و قفقاز از یک طرف و حضور جدی و تنگاتنگ ایران و ترکیه از

بلا فاصله پس از اعلام موجودیت کشورهای مذکور از طرف دیگر، سبب شد تا بر شائبه های مربوط به مجادله ایدئولوژیک میان اسلامگرایی و سکولاریسم در این منطقه افزوده شود (نوروزی، ۱۳۷۹، ۱۳۰). به عبارت دیگر، بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و به دنبال تشکیل جمهوری های مستقل و همچنین در پی ایجاد یک خلاء ژئوپلیتیک در منطقه حضور بازیگران منطقه ای و ایران و ترکیه نوعی «بازی بزرگ و جدید»^۱ بر مبنای رقابت های سیاسی و ایدئولوژیک در صحنه ی منطقه ای شکل گرفت که ترسیم کننده ی نوعی «رویارویی الگوها» بود (کولایی، ۱۳۸۴، ۳۴). این «رویارویی» عنصر جدیدی را به سیاست های قدرتی بازی بزرگ اضافه کرد. این بار ایدئولوژی ها و نه امپراتوریه ها وارد صحنه رقابت شده اند. بازیگران [اصلی] این صحنه روسیه، ترکیه و ایران قلمداد شده اند (هرزیک، ۱۳۷۵، ۲۱).

در دهه ۱۹۹۰ این برداشت در میان سیاستمداران ترک وجود داشت که برای پذیرفته شدن در اتحادیه اروپا باید ترکیه سیاست مبتنی بر بازیگر مهم چند منطقه ای^۲ را در پیش گیرد و بر این اساس ترکیه به سمت خاورمیانه و آسیای مرکزی و قفقاز حرکت کرد (Efegil, 2008, 166-172). در همین راستا بود که گولن در سال ۱۹۹۸ سازمان "دیالوگ اوراسیا" را در ترکیه ایجاد کرد که مهمترین هدف آن گسترش نفوذ فرهنگی ترکیه در مناطق مختلف دنیا است که در این میان کشورهای قفقاز، روسیه و آسیای مرکزی مورد توجه خاص این سازمان قرار گرفته اند. این سازمان امروز توانسته است به استثنای ازبکستان، دفا تر خود را در سایر کشورهای منطقه دایر کند. کشورهای (مانند قزاقستان و قرقیزستان) با اعطای بورسیه به محصلین خود در ترکیه بعد از فراغت از تحصیل و استخدام در دستگاه های دولتی، عملاً طبقه تحصیل کرده ترکیه ای را تشکیل می دهند که به لابی مهمی برای ترکیه و ادامه نفوذ ترکیه در

1. New Great Game
2. Multi Regional

این کشورها بدل می شوند. حتی در تاجیکستان فارس زبان هم این کنش از سوی ترکیه وجود دارد. در این حال چون کشور های منطقه به نفوذ شیعیان علاقمند نیستند، ترک ها نسبت به ایرانیان در این منطقه دست بالاتری در حوزه فرهنگی دارند (امیراحمدیان، ۱۰ تیر ۱۳۹۱).

در بعد فرهنگی آنچه در روابط بین ایران و ترکیه در منطقه آسیای مرکزی خود نمایی می کند، دو عنصر پان ترکیسم و اسلام گرایی می باشد که عنصر اول را ترکیه و عنصر دوم را ایران نمایندگی می کنند. اگر چه دولت ترکیه از مدت ها پیش برنامه پیوستن به اتحادیه اروپا را به عنوان سیاست رسمی خود دنبال می کرد و این امر بیشتر در آموزه های ملی گرایی و نیز پان ترکیسم ریشه داشت که ترکیه را بخشی از تمدن غرب می دانست و در پی پیوستن به آن بود اما با فروپاشی شوروی و سوسه آرمان های پان ترکی نیز بر سیاست خارجی ترکیه سایه افکند. این امر باعث شد ترکیه برنامه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را برای نزدیکی بیشتر به کشورهای تازه استقلال یافته در پیش بگیرد. برنامه ترکیه به ویژه این بود که به کانال اصلی ارتباط این کشورها با غرب تبدیل شود و با کمک گرفتن از غرب و مشارکت در توسعه اقتصادی این کشورها، زمینه نفوذ فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خود را هموار کند. به عبارت دیگر، ترکیه بر آن بود تا با نزدیک شدن بیشتر به کشورهای اروپایی و آمریکا نشان دهد که بهترین راه دورسازی کشور های تازه استقلال یافته از بنیادگرایی اسلامی، الگوگیری آنها از دولت سکولار آنکارا است از این طریق ترکیه هم می تواند از کمک های غرب برخوردار شود و هم از آنها به عنوان پیشبرد برنامه های پان ترکی استفاده کند (احمدی، ۱۳۸۸، ۵-۴). از جمله این اقدامات که با هدف نزدیک ساختن کشورهای کوچک منطقه آسیای مرکزی صورت گرفت تاسیس «کنگره ی دوستی، برادری و همکاری کشور های ترکی و اجتماعات ترک»^۱ بود که

1. Friendship, Brotherhood and Cooperation Congress of Turkish and

در نشست دهم این کنگره در نوامبر ۲۰۰۶ در شهر آنتالیا به پیشنهاد نور سلطان نظربایف ریس جمهور قزاقستان طرح تاسیس «مجمع بین پارلمانی کشور های ترک زبان» مطرح شد. این مجمع که نخستین جلسه خود را در نوامبر ۲۰۰۸ در استانبول برگزار کرد شامل روسای پارلمان های کشورهای جمهوری آذربایجان، قرقیزستان، قزاقستان و ترکیه بود.

ایران در مقابل از رویکرد اسلام گرایی در رابطه با کشورهای کوچک منطقه حمایت می کند. در این زمینه باید گفت که رشد اسلام گرایی و اعتقادات دینی از آغاز قرن بیستم به نسبت جریان های ناسیونالیستی تاثیر بسیار بیشتری بر افکار عمومی کشورهای آسیای مرکزی داشته است به گونه ای آن را به عنوان رقیب اصلی پان ترکیسم در منطقه درآورد (احمدی، ۱۳۸۸، ۱۴). دولت ایران هم به نوبه خود از این رویکرد جهت پیشبرد منافع ملی در آسیای مرکزی استفاده می کند. به عنوان مثال ایران به علت ترس از تاثیر گذاری دولت جمهوری آذربایجان بر ترک های ایران با حمایت ترکیه و همچنین قرار گرفتن به عنوان الگوی حکومت اسلامی در این منطقه همواره از این ایدئولوژی به عنوان یک میانجی در حل و فصل درگیری های قومی - سیاسی استفاده می کند. البته باید گفت که گر چه در اوایل دهه ۱۹۹۰ بنیادگرایی اسلامی با حمایت ایران در سراسر منطقه به عنوان جدی ترین تهدید برای صلح و ثبات منطقه ای تلقی می شد، با این حال از اواسط دهه ایران موفقیت هایی در طرح ریزی یک تصویر مثبت تر داشته به گونه ای که سیاست های عمل گرا، محتاط و میانه روتر را دنبال کرد. در حقیقت از اولین روزهای شکل گیری جمهوری اسلامی در ایران، مقامات ترک نگاه مثبتی بدان نداشته اند. به باور بسیاری از تحلیل گران، ماهیت ویژه مذهبی رژیم انحصاری ایران امکان به تفاهم رسیدن با نظام دموکراتیک و سکولار ترکیه را تقلیل می دهد (Aras and Karakaya Polat, 2007, 483). در مجموع می توان گفت

Turkish Communities.

که عامل فرهنگی در روابط بین ایران و ترکیه دارای کارکردی دوگانه است به گونه ای که از یک سو زمینه را برای همکاری با توجه به مشترکات فرهنگی و تاریخی فراهم کرده و از سوی دیگر همین عامل زمینه ساز واگرایی و صف بندی دو کشور در مناقشات منطقه ای و سیاست پیروی از قدرت های بزرگ شده است.

آنچه که مهم است این است که دو کشور ایران و ترکیه هر دو دارای پیوندهای عمیق فرهنگی و تاریخی با منطقه آسیای مرکزی هستند ولی به نظر می رسد در این حوزه موفق تر از ایران عمل کرده و از این ابزار به نحو مطلوب برای رسیدن به اهداف اقتصادی خود استفاده کند. از مهمترین دلایلی هم که می توان برای دستاوردهای بیشتر ترکیه در این منطقه عنوان کرد این است که محدودیت هایی که برای حضور ایران در منطقه و محیط بین الملل وجود دارد، برای این کشور وجود ندارد. ترکیه با غرب هماهنگ است، تقریباً عضوی از جامعه اروپایی به شمار می رود، این اتحادیه به ترکیه کمک می کند و ترکیه عضو ناتو است. لذا ترکیه در این فضا نسبت به ایران می تواند موفق تر نقش منطقه ای داشته باشد. به علاوه نوع اسلام ما (که از نگاه آنان رادیکال است) و سیستم حکومتی ایران برای کشورهای سنی این منطقه خوشایند نیست.

ج- متغیر سیاسی - امنیتی

در نهایت می توان به عامل امنیت در روابط دو کشور در منطقه آسیای مرکزی اشاره کرد. به لحاظ امنیتی، مناسبات متقابل ایران و ترکیه در آسیای مرکزی در مجموع به جای تقابل و رویارویی بیشتر بر نوعی توافق و هماهنگی نسبی استوار است. در حقیقت از آنجایی که با توجه به همجواری دو کشور با حوزه جنوبی اتحاد شوروی آثار زیانبار و هزینه های ناشی از وقوع جنگ و بحرانهای قومی و منطقه ای می تواند به طور مستقیم هم ایران و هم ترکیه را تحت تاثیر قرار دهد (صدیق، ۱۳۸۳). وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیز فضای امنیتی منطقه را تغییر داد و فرصت مناسبی را برای

حضور ترکیه در عرصه های امنیتی و سیاسی منطقه فراهم کرد. ترکیه در این فضا موفق شد به شکل مناسبی تحت عنوان مبارزه با تروریسم بین المللی جایگاه خود را در منطقه، خصوصاً در عرصه های امنیتی تقویت کند.

البته همانطور که گفته شد نفوذ و نقش سیاسی و امنیتی دو کشور در منطقه آسیای مرکزی به شدت تحت تاثیر رقابت بین قدرت های بزرگ قرار دارد. ترکیه با تلاش جهت پیوستن به ناتو و همچنین دادن مجوز به آمریکا جهت ایجاد سپر موشکی در خاک ترکیه در راستای ترتیبات امنیتی ویژه ی خود در منطقه که همانا در انزوا قرار دادن ژئوپلیتیکی ایران است حرکت می کند (مجتهدزاده، ۲، ۱۳۸۷، ۱۱۸). برای مثال می توان به پیشنهاد ترکیه در زمینه ایجاد ترتیباتی در منطقه با شرکت دادن اعضای ناتو و بدون حضور ایران در سال ۲۰۰۰ اشاره کرد (Mojtahed Zadeh, 2000) یکی از این طرح ها طرح «پیمان ثبات قفقاز» است که در این طرح که به ۳+۲ مشهور است، به همکاری سه کشور قفقاز با دو کشور منطقه ای روسیه و ترکیه اشاره شده است. (در این طرح بنا به ملاحظه امریکا، ترک ها به جایگاه ایران اشاره نمی کنند).

در مقابل، ایران نیز علی رغم اتخاذ عمل گرایانه تر در منطقه سعی می کند از نقش آفرینی ترکیه به عنوان واسطه بین غرب و کشورهای منطقه ممانعت به عمل آورد. این رقابت ها در حالی مطرح است که مولفه های دو کشور را جهت همزیستی مسالمت آمیز در عرصه سیاسی و امنیتی در کنار یکدیگر قرار می دهد این مولفه ها عبارتند از: اول، مشکلات داخلی دو کشور از قبیل تجزیه طلبی ترک ها، ضعف اقتصادی و منحرف شدن توجه از منطقه. دوم، تحلیل توان دیپلماتیک دو کشور در منطقه آسیای مرکزی به علت بی ثباتی در آسیای مرکزی، شمال بالکان و رشد تروریسم در منطقه. سوم، فقدان رهبری دو کشور جهت هدایت احساسات بیشتر رهبران آسیای مرکزی به ویژه در مواجهه با اشتراکات کم فرهنگی، اجتماعی یا حتی زبانی و نهایتاً قابلیت های محدود دو کشور جهت طرح ریزی قدرت نظامی در مناطقی فراتر از جنوب قفقاز.

از این رو به نظر می‌رسد که طرفین در مهار بی‌ثباتی‌ها و منازعات احتمالی در آسیای مرکزی و قفقاز دارای علایق مشترک و منافع موازی هستند. بر همین مبنا در جریان مناقشه قره‌باغ اگرچه ترکیه می‌کوشید همپای ایران نوعی نقش میانجی‌گرانه برای خود دست و پا کند، اما هیچگاه درصدد بر نیامد تا با توجه به تاکید بی‌طرفی و مقبولیت تلاش‌های ایران نزد طرفین متخاصم (آذری‌ها و ارمنی‌ها) در راه اجرای دیپلماسی حل و فصل تعارض تهران، کارشکنی کند. می‌توان گفت از آنجا که ایران مناسبات بسیار کلیدی با دو همسایه شمالی آن در جنوب قفقاز یعنی جمهوری آذربایجان و ارمنستان دارد و به دلیل آنکه راه‌های ارتباطی قفقاز به سمت جنوب متکی به ایران است و متقابلاً ایران نیز برای دسترسی به شمال قفقاز و شرق اروپا به راه‌های این دو کشور احتیاج دارد. نمی‌توان طرح امنیتی را برای قفقاز در نظر گرفت اما مناسبات ویژه ایران با این منطقه راهبردی را فراموش کرد.

نتیجه‌گیری

هم‌اکنون کشورهای ترکیه و ایران بر سر نفوذ به آسیای مرکزی و قفقاز، در حال رقابت با هم هستند و عمده‌ترین وجه آن، در تعیین مسیر انتقال لوله‌های نفت و گاز از این منطقه نمود یافته است. هرگونه امکانی که موجب تضعیف موقعیت ایران در منطقه گردد، مسلماً مطلوب ترکیه است. با فروپاشی شوروی، محدودیت امکانات و فرصت‌های جدید به بار آمده از تحولات رخ داده در آسیای مرکزی، به علاوه سیاست‌های غرب به‌خصوص ایالات متحده در برابر نفوذ ایران در حوزه جنوبی اتحاد شوروی، سبب شده تا از آغاز ظهور دولتهای نو بنیاد در منطقه مذکور، روابط ایران و ترکیه در منطقه در عین همکاری به سمت نوعی تقابل و رقابت تمایل داشته باشند به نحوی که عناصر و ابعاد این رقابت مانع از شکل‌گیری یک هسته مرکزی متشکل از دو قدرت منطقه‌ای یعنی ایران و ترکیه در منطقه آسیای مرکزی شده است. در این زمینه، زمینه‌های

همگرایی و واگرایی میان ایران و ترکیه در منطقه آسیای مرکزی عمدتاً حول سه وجه اصلی یعنی؛ بعد اقتصادی، بعد فرهنگی و ایدئولوژیک، وجه سیاسی و امنیتی متمرکز است. همانطور که در این پژوهش به آن پرداخته شد، هر چه از زمان ظهور این کشورهای جدید در منطقه آسیای مرکزی و فروپاشی اتحاد شوروی دورتر می شویم، دولت های ایران و ترکیه با آگاهی از مضرات متقابل رقابت بیش از حد به ویژه در زمینه اقتصادی و البته انرژی (نفت و گاز) و همچنین با کشف زمینه های همکاری مشترک از جمله مسائل امنیتی که هر دو کشور با آن روبرو بودند، سعی داشته اند تا دامنه رقابت کاسته و مناسبات خود را به سمت همکاری و یا دستکم آمیزه ای از همکاری و رقابت سوق دهند. البته باید تاکید کرد که به لحاظ ژئوپلتیک، دو کشور علیرغم داشتن منافع گاهاً متضاد ناچار به همکاری با یکدیگرند و همانطور که سیر روابط این دو نشان می دهد، این دو کشور نمی توانند برای بلند مدت روابط تنش زایی داشته باشند. دو کشور ایران و ترکیه از مهمترین کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به طور اخص و جزء مهمترین کشورهای خاورمیانه بزرگ (آسیای مرکزی و قفقاز و خاورمیانه عربی) به طور اعم می باشد. به این لحاظ اگر نقاط مشترک در سیاست منطقه ای دو کشور توسط دولتمردان شناسایی شود، همکاریهای این دو کشور به عنوان دو قطب مهم منطقه آسیای مرکزی می توانند در بلند مدت زمینه های همپوندی اقتصادی را در وهله اول و همگرایی سیاسی در مرحله بعد و حتی می تواند باعث همکاری و همگرایی حول مناطق دیگر پیرامون دو کشور نیز منجر شود.

جمهوری اسلامی ایران نیز اگر می خواهد در منطقه آسیای مرکزی نقش مثبت خود را ایفا کند باید برنامه مدون و نگاه منسجم و دیپلماسی فعال از خود ارائه کند بطورقطع ارائه ابتکارازسوی ایران در قفقاز، مستلزم درک دقیق مناسبات قدرت در سطح جهانی و منطقه ای است. ارائه شعارها و برنامه های آرمان گرایانه تنها باعث می شود تا رقبای تاریخی ایران در قفقاز در جهت حفظ و تضمین منافع خود با قوت بیشتر

حرکت کنند و کماکان تلاش خود را بر محور حذف ایران از معادلات قفقاز متمرکز کنند. ایران امروز بیش از هر زمان دیگری نیاز به تمرکز، طراحی و اجرای دیپلماسی فعال در تامین منافع ملی کشور در کنار منافع دیگران دارد.

Archive of SID

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۸۸)، "ترکیه، پان ترکیسم و آسیای مرکزی"، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، سال دوم، شماره ۵، زمستان.
- امیراحمدیان، بهرام (۱۰ تیر ۱۳۹۱)، "آسیای مرکزی، بازیگری و برتری های ترکیه در آن"، *مرکز بین المللی مطالعات صلح*، برگرفته از سایت <http://peace-ipsc.org/fa> (تاریخ دریافت ۱۳۹۲/۲/۲۲).
- بوزان، باری و دیگران (۱۳۸۶)، *چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، انتشارت پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان و ویور، *مناطق و قدرتها (۱۳۸۷)*، ترجمه رحمان قهرمان پور، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- حافظ نیا، محمد رضا (۱۳۸۵)، *اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک*، مشهد، انتشارات پاپلی.
- حافظ نیا، محمد رضا و مراد کاویانی (۱۳۸۳)، *افق های جدید در جغرافیای سیاسی*، تهران، انتشارات سمت.
- دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف (۱۳۷۲)، *نظریه های متعارض در روابط بین الملل*، ترجمه ی وحید بزرگی و علیرضا طیب، جلد دوم، چاپ اول، تهران: نشر قومس.
- عیوضی، محمد رحیم (۱۳۸۷)، *تحلیلی بر سیاست خارجی دکتر احمدی نژاد*، راهبرد یاس، شماره ۱۴.
- رادیو ایرانی - ازبک (۲۵ خرداد ۱۳۹۱)، *بررسی سیاست های ترکیه در آسیای مرکزی و قفقاز*، برگرفته از سایت <http://uzbek.irib.ir/persian/13672-%> (تاریخ دریافت ۲۰ آبان ۱۳۹۱).
- قوام، عبد العلی (۱۳۸۴)، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل*، تهران:

انتشارات سمت.

- کولایی، الهه (۱۳۸۴)، بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی؛ زمینه ها و چشم انداز ها، تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- گودرزی، مهناز (۱۳۸۸)، "ژئوپلیتیک انرژی دریای مازندران و اهمیت ایران (۲۰۰۸-۱۹۹۱)"، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، سال دوم شماره ۵.
- صدیق، میر ابراهیم (۱۳۸۳)، روابط ایران با جمهوری های قفقاز از ۱۹۹۱ تاکنون، تهران: نشر دادگستر.
- مجتهد زاده ۲، پیروز (۱۳۸۷)، «امنیت آسیای جنوب باختری در ژئوپلیتیک قرن بیست و یکم»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، سال اول، شماره ۲.
- مجتهد زاده ۱، پیروز (۱۳۸۷)، "جهان ژئوپلیتیک در سه سال گذشته"، *فصلنامه سیاسی و اقتصادی*، شماره ۲-۲۳۱.
- موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، برآورد استراتژیک ترکیه سرزمینی - دفاعی - اقتصادی - اجتماعی، چاپ دوم، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۹.
- نوروزی، نور محمد (۱۳۷۹)، "تقابل ایران و ترکیه در آسیای مرکزی و قفقاز"، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، دوره سوم، شماره ۲۹.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، *نظریه اجتماعی سیاست بین الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه.
- هرزیک، ادموند (۱۳۷۵)، *ایران و حوزه جنوبی شوروی سابق*، ترجمه کاملیا احتشامی اکبری، تهران: انتشارات وزارت خارجه.

- Aras, Bülent and Rabia Karakaya Polat, (2007), **Turkey and the Middle East: Frontiers of the New Geographic**

Imagination, Australian Journal of International Affairs, Vol. 61, No. 4.

- Aydin, Mustafa, **Oil, Pipelines and Security: The Geopolitics of the Caspian Region**, in Gammer, Moshe, (2004), **The Caspian Region**, Routledge.

- Baban, Inessa and Zaur Shiriyev (2010), **The South Caucasus Strategy and Azerbaijan, Turkish Policy**, Available at: <http://www.turkishpolicy.com>, (accessed on 4/6/2012).

- Bagci, Husein (2000), **Energy Policy or Politics of Slogans?**, **Turkish Daily News**, April.

- Buzan, Barry and Ole Waever (2005), **Regions and Powers**, Cambridge: Cambridge University Press.

- Cantori, J. and Luis and Steven L, Spiegel (1970), **The International Politics of Regions: A Comparative Approach**, Englewood Cliff, N, Prentic – Hall.

- De Lombaerde Philippe and Luk Van Langenhove, (2005), **Indicators of Regional Integration :Conceptual and Methodological Issues**, IIS Discussion Paper; No. 64 /march.

- Efeğil, Ertan, (2008), “Turkish AK Party’s Central Asia and Caucasus Policies: Critiques and Suggestions,” **Caucasian Review of International**, Vol. 2, No.3.

- Energy Information Administration (EIA), 2011, available at: <http://www.eia.doe.gov/emeu/plugs>, (accessed on 2/2/2012).

- Hallinan, Conn (2009), “Blood and Oil in Central Asia”, **Foreign Policy**, at: <http://www.ips-dc.org/articles>, (accessed on 21/4/2011).

- “Israel and Turkey look to extend their influence into Central Asia”, **Jane’s Intelligence Review**, Vol. 13, No. 8, August 2001.

- Karimov. Reshad, Eugene Chausovsky, Kamal Makili-Aliyev (2011) **The Caspian Basin: Geopolitical and the Future Balance of Power**, (Baku: SAM Center for Strategic Studies).

- Lenore G.Martin and Dimitris Keridis, **The Future of**

Turkish Foreign Policy, Harvard University Cambridge; Massachusetts, 2004.

- Ogutcu, Mehmet (2003), **Caspian Energy and Legal Disputes: Prospect for Settlement**, available at: www.ifri.org, (accessed on 2/12/2011).

- Ruseckas, Laurent (2000), "Turkey and Eurasia: Opportunities and Risks in the Caspian Pipeline Derby", **CERA**, Vol. 54, No.1.

- Steven, J. Main (2005), **The Bear, The Peacock, The Eagle, The Sturgeon and the Black, Black Oil: Contemporary Regional Power in the Caspian Sea**, London: Defence Academy of the United Kingdom.

- William, R. and Thompson, (1973), "The regional system: A conceptual explication and a propositional inventory", **International Studies Quarterly**, Vol. 17, No. 1.

- Mansbach, Richard and Kirsten Rafferty (2008), **Introduction to Global Politics**, London: Routledge.

- Mojtahed zadeh, Pirouz (2001), "The Caspian Sea Legal Regime: a Geographical Perspective of an Obstacle in the Way of Regional Cooperation", **The Iranian Journal of International Affairs**, Vol. 13.

- "US Plans to Dominate Caspian Region through NATO" (January 2000), **Iran News Interview with Pirouz Mojtahed Zadeh**, Tehran, Vol. VI, No. 1495.